

فقطه اللغه

- ۲ -

پاسخ ما بیلک نامه

چگونه لغات به روز زمان تغییر میدهند

در زبان پارسی در دوره هخامنشی و اوستانی مخارجی وجود داشته که در پارسی امروزه موجود نیست، همچون «ن غنه» و خو (khv)- قو (ghv)، غ، ت، ث و مخصوص و ش مشدد که بعضی از آنها در بهلوی موجود و بقایای بعضی در لهجه‌های محلی نیز دیده میشود.

تلفظ خو بگفته استاد بهار (۱) تا زمان فردوسی معمول بوده و هنوز هم در بیشتر لهجه‌های محلی موجود است، فردوسی فرماید:

چو از ناهداران پالود خوی که سنگ از سر چاه نهاد بی
و نمونه قو در لهجه ما و راء النهری و غوت مخصوص در لهجه کردی و ش
مشدد در بعضی از لهجه‌های خراسانی و ن غنه در پشتوم موجود است. و امروزه
همه این مخارج در زبان ما جای خود را بحروف معمولی داده‌اند.

عامل دوم در تغییر مخارج حروف آمیزش است که انسان در تیجه معاشرت تلفظ بعضی حروف را فراموش کرده یا مخرج مخصوصی را از دیگران فرامیگیرد. ایران‌که از قدیم معرض هجوم ملل و اقوام مختلف واقع شده مردمانش در تیجه آمیزش با این ملل (از قبیل آرامی، رومی، یونانی، هندی، عرب، ترک، مغول و غیره) به روز زمان خلوص زبان خود را از دست داده و مخارج مخصوص قدیم خود را فراموش کرده چنانکه در فوق بدان اشاره شد، همچنین در سایه

آمیزش مخرج‌های خاصی را فراگرفته چنانکه هم اکنون در نیشاپور «ح» را بر ادب غلیظتر از اعراب تلفظ میکنند و اگر بخواهیم بگفته صاحب برهان قاطع اعتماد کنیم باید بگوئیم ایرانی مخرج «ح - ط - ص - ق» هم داشته در صورتیکه با دقت در زبانهای گذشته خلاف آن نابت میشود و ناچار باید معترض شویم که این حروف و مخارج آن تحت تأثیر آمیزش از زبان عربی پیادسی سرایت کرده.

سوم - تغییر شکل بواسطه تبدیل حروف قریب المخرج بیکدیگر - بعضی حروف از حیث تلفظ و مخرج بیکدیگر شیوه‌اند و بعلت همین شباهت در نتیجه مرور زمان بیکدیگر تبدیل میشوند. گاهی این تغییر بعلت تبدیل خط صورت میگیرد، مثلاً چنانکه گفتیم در قدیم یک نوع ت خاصی وجود داشته که صدای آن مایین دوت معمولی بوده، این مخرج در نتیجه تغییر خط جای خود را به ت معمولی داده و در بعضی کلمات از قبیل طهران - طپیدن - طشت به ط بدل شده که شباهتی با مخرج قدیمی آن حرف دارد (در صورتیکه فعلات معمولی تلفظ میکنیم) و همچنین است حال من شبه ص که بصورت س معمولی در آمده و در کلماتی از قبیل صد. شست به ص نشان داده شده، یا ش مشدد که جای خود را به ش معمولی داده یا ث مخصوص که در تلفظ امروزی س است و در کلماتی همچون کیومرث - تهمورث - ارنست باقی مانده، یا و شیه به ف که اکنون جای آنرا ف یا پ گرفته: وام = فام = اپام . این «و» در اوائل تغییر خط به ف بدل میشده و آنرا فاعاعجمی میگفته‌اند (۱) و عربان بر روی چنین «و» که در اصل واوغلیظی است) سه نقطه علامت میگذاشته‌اند که با او معمولی مشتبه نشود:

ز گفتار بیژن بخندید گیو چنین آفرین خواند بر پور نیو

همچنین است حال غ که در تلفظ امروزه صدائی شیه بهق دارد و در کتابت غ نوشته میشود: باع - لاغ - ببغ - ستیغ ...

برآمد زاغر نگ و ماغ پیکر یکی مین از ستیغ کوه قارن
موضوع قلب ذال به دال نیز تابع همین حکم است و ما در جای خود بدان
اشاره خواهیم کرد.

علاوه بر این قلب های رسمی بطور کلی باید دانست که حروف اعم از قریب
المخرج یا غیر قریب المخرج در نتیجه عواملی به یکدیگر بدل میشود و اهم این
عوامل بقرار زیر است:

۱- تجانس و سنتیخت حروف: از قبیل تبدیل ب، پ، ف و ق، ک، گ یا
د، ذ یا ج، چ، ز، زوامنال اینها یکدیگر:

سپهر یکه پشت مرا کرد کوز (گوز) نه شد پست و گردان بجا است وز (فردوسی)

۲- اشکال تلفظ حرفی برای صاحبان لجه‌ای مخصوص- چنانکه در خراسان
هر جار در آخر کلمه و مسبوق بالف باشد در تلفظ بهل بدل کرده‌اند و این تغییر که
منشاء قدیمی دارد در زبان دری نیز اثر بخشیده: آغار یدن = آغالیدن.

۳- تاثیر زبان دیگری، بدین معنی که مثلاً چون در تعریب کلمات فارسی
اعراب پ را به ف یا گ را به چ بدل کرده‌اند این عمل در غیر مورد تعریب نیز
از باب تقلید بوسیله پارسیان اجر اشد: پام = فام، لنگه = لجه، ترنگ = ترنج
سر که انگیین = سکنه‌جین

۴- اشتراك چندین حرف در یک علامت - در خط بهلوی علاماتی دیده
میشود که نماینده چندین حرفند و این علامات نیز پس از تغییر خط موجب ابدال
حروف یکدیگر گشته‌اند.

مثلاً در سه خط بهلوی برای «ل»، «و»، «ع» علامتی باین شکل: \ و برای د
و ذ حرفی باین صورت ص بکار میرفته و این امر در تلفظ اثر بخشیده و باعث
تبدیل ل به ر یا ذ به د گردید).

۵- قیاس باصل ریشه، قیاس باصل ریشه نیز در تبدیل حروف یکدیگر
موثر است بدین معنی که مثلاً چون «ه»، ملفوظ آخر کلمه بعد از الف عموماً در

ریشه پهلوی اوستایی سوده (گناه = وناس، راه = راس) در جایی هم که ریشه س نداشته قیاس طبیعی بیش آمده و ه به س بدل شده: خواه = خواست. در هر حال تبدیلات حرفی در لغت فارسی زیاد روی داده و نمونه آنها را میتوان در فرهنگها جستجو کرد.

چهارم - تبدل شدن اصوات بیکدیگر. در زبان اوستایی سیزده حرف صوتی موجود بوده در صور تیکه امروزه در زبان مایش از هشت حرف صدادار موجود نیست (۱)، عملت این تقلیل همانا بدل شدن اصوات بیدیگر است که در نتیجه حروفی از بین رفته است.

مثل در قدیم «هی»، «هو»، مخصوص بوده که شبیه به «هی» و «هو»، اشباعی تلفظ میشد و آنرا «و»، «وهی»، مجھول مینامیده آندوچون از حیث تلفظ باهی، «وو»، معروف فرق داشته شرعا آندو را بایکدیگر قافیه نمی بسته اند:

معروف: شیر (در نده)-سود (تفع)-مجھول: شیر (خوردنی)-سود (ماضی از سودن)
 کار با کانرا قیاس از خودمگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
 این تفاوت تلفظ مجھول و معروف که هنوز هم در لهجه های محلی موجود است ناقرن پنجم در زبان دری رعایت میشد و لی امروزه عموم مجھولها به معروف بدل شده وابن فرق از میان برخاسته است و مادر جای خود از آن بحث خواهیم گرد از این گذشته سایر اصوات که باهم شباهتی ندارند نیز در لهجه دری به بکدیگر بدل میشوند. چنانچه الف در اماله صدای «هی» پیدامیکند: گرمدار = گرمیر. دار = دیر = تیر. یا آ - او - ای در تخفیف به صدایی بدل میشوند: شاه = شه. آندو = آنده. بشکر مرغزی گوید:

شادی فرخت و خرمی آنکس که رز فروخت شادی خربدو خرمی آنکس که می خربد

دقیقی فرماید :

درختی کشن بیخ و بارش خرد کسی کز چنان برخورد کی مرد (میرد) ؟
در فرهنگها لغات زیادیرا می‌باییم که در نتیجه تبدیل صوت صور نهای مختلف
پیدا کرده‌اند و گاهی نیز هریک از اشکال برای مورد خاصی بکار رفته مثلاً
کلمه دیر که صورت دیگری از دور است برای بعد زمانی استعمال شده در حالتی که
دومی برای بعد مکانی بکار می‌رود.

از لهجه دری که بگذریم در لهجه‌های محلی نمونه قلب هر نوع صدایی به
صدای دیگر موجود است تا جایی که میتوان یکی از اختلافهای اساسی بین اینجه
هارا همین اختلاف تلفظ آسوات دانست.

برای نمونه از چند لهجه مثال می‌اوریم :

غالباً صدای آء در لهجه خراسانی به آء و در لهجه رازی به او، و در
لهجه لری به آئی، یا او، بدل می‌شود : خانه = خنه = خونه = خینه
امرو نه درو مد است افتوا یارم نه وریستیده از خو (۱)
یادیده می‌شود که صدای (او) در بعضی لهجه‌ها به یا بدل شده
رفو = روفه (آذربایجانی) مو = میل (لری) کور = کر (پشتونی)
همچنین تبدیل آن به آء، یا ای، نوک = ناک (لاری) - دور = دیر
(سبزواری) یا صدای ای، که به آء، یا او، و بدل شده :
بید = ویت (یغنویی).

حرکات نیز به (ا - و - ی) بدل می‌شوند: در = دور (او سیب) =
دبور (یغنویی) = باز (پامیری) - ذه = زای (واخی) = ذی (گوزانی) - خوش = خوش
(پشتونی) - پختن = بش (اور مری) - خوردن = خر (پراچو)

۱- این شعر اریست و معنی اینست: امروز آفتاب سر نزده و یارم از خواب بر نخاسته -
مورد شاهد کلمه و رایستیده است که مبدل برایستاده می‌باشد و همچنین کلمه افتی که
مبدل آفتاب است و خو که خواب بوده.

خلاصه تبدیلات صوتی بعدی زیاد است که با نشانه‌ان تغییرات فنتیکی را در تشخیص ریشه کلمات بی اهمیت و غیر مؤثر تلقی کرده‌اند.

پنجم - تغییر محل حروف کلمه - یکی دیگر از طرق تغییر شکل کلمات جابجا شدن حروف آنهاست که در اصطلاح فقه‌اللغه آنرا قلب مینامند. در بررسی کلمات زیادیرا می‌بینیم که تنها اختلافشان بالاصل بهلوی قلب محل حروف آنهاست مانند: برح که در بهلوی بخر آمد یا برف که بصورت و فر موجود است. هم چنین کلمات ژرف - پرهیز - سرخ - آرک - گتف که در بهلوی ژفر - بهریز گرت - چمش و گفت آمده

حتی بعضی از این کلمات به رو صورت در زبان دری باقی مانده‌اند مانند کلمه کتف که گفت نیز گفته می‌شود یا هر گز که هکرزا هم استعمال شده (۱) و گریز که بصورت گزیر بالاندگ اختلافی در معنی بکار رفته ؟

دگر آنکه گردد بدست اسیر بدین بارگاه آورش ناگزیر

ب - چگونه لغتی تغییر هنی داده یا از میان می‌رود ؟ نا اینجا آنچه گفته شدم ربوطه به تغییر شکل کلمات بود و اینک بذکر مواردی می‌پردازم که تطور در معنی پیش آمده و لغت تغییر معنی داده است:

۱- گاهی دیده می‌شود که لغتی در قدیم به معنی خاصی استعمال شده ولی بعداً در نتیجه علل و عواملی آن معنی را از دست داده و معنی نوینی بخود گرفته است مثلاً کلمه یزت در قدیم به معنی فرشته و عامل خیر بوده و امروزه با (ان) بصورت یزدان نام ذات پاک باری تعالی شده یا کلمه مشکوی و کاشان که نام بتخانه بوده و اکنون به معنی خانه و اندرونی بکار می‌رود؛ مسعود سعد گوید:

اعتنای سکه طبع من زادست لهورا از نشاط کاشانی است

همچنین لغت دروغ که نام دیوی بوده و حالاً به معنی ضد راستی استعمال

۱- شعر ا هکرزا استعمال کرده‌اند ولی شمس قبس استعمال آنرا در دری فصیح ندانسته (المجمع چاپ تهران ص ۲۷۷)

میشود و از این قبیل ...

۲- گاهی لغتی با حفظ معنی سابق خود معانی نوینی پیدا میکند - و این امر غالبا در نتیجه استعمال های مجازی صورت میگیرد بدین معنی که لغتی را بعلت تناسبی مجازاً در موردی استعمال میکنند کم کم آن معنی مجازی صورت معنی حقیقی بخود میگیرد و تمام مجاز های عقلی، عرفی، شرعی، ادبی از این ساختهند. مثلاً کلمه ملت به معنی شریعت آمده ولی امروزه معنی توده و مردم با کشور نیز از آن اراده میشود، یا کلمه لعنت که به معنی بت است و مجازاً بر زیبا و دلفریب و بازیچه نیز استعمال میشود :

زین لعتبران خاک نگاری گزیده ام کز جلوه راه حوری باغ ارم زند

۳- موردی هم هست که لغتی در نتیجه مرور زمان و انقلابات بعضی معانی خود را از دست میدهد. ما در کلمات پارسی لغاتی می بینیم که در قدیم بچند معنی استعمال میشده ولی امروزه بعضی از آن معانی مترونک گردیده : مثلاً کلمه گناه (که در بهلوی و ناس است) علاوه بر معنی معمول کنونی معنی ضرر نیز میداده و از آن فعل و ناسیدن در آثار بهلوی بهین معنی اخیر موجود است (چنانکه هم اکنون در ارمنی و ناس بکسر واو به معنی ضرر استعمال میشود) ولی بعد از اسلام معنی دوم خود را بکلی از دست داده و فقط به معنی اول (ضد نواب) بکار میرود. فرخی راست :

گنه یـکتن ویرانی یـک شهر بود این من از خواجـه شـنیدـستـم در خـدمـتـشـاه دور نـروـیـم صـیـغـهـهـایـ فـعـلـ مـانـدـنـ درـ آـثـارـ قـدـمـاـ عـلـاوـهـ برـ معـنـیـ تـوقـفـ وـ مـانـسـتـنـ بـعـنـیـ گـذاـشـتـنـ نـیـزـ بـکـارـ مـیرـفـتـهـ چـنانـکـهـ فـرـدوـسـیـ فـرـمـایـدـ :

کز این نامور نامه شاهوار بـگـیـتـیـ بـسـانـمـ یـکـیـ یـادـکـارـ ولـیـ اـکـنـونـ درـ معـنـیـ اـخـیرـ مـعـمـولـ نـیـستـ .

یا کلمه سروش که به معنی مظلوم، فرشته بوده و وضع خاص گرفته فقط بجبر امیل و هائف اطلاق شده - همچنین کلمه آفرین که علاوه بر تحسین به معنی ستایش نیز

میآمده و امروزه این معنی آخر متروک است :

نخست آفرین کرد بر کردگار سکزا و دید نیک و بد روزگار

۴- گاهی بعلت عدم احتیاج بلغتی آن لغت بکلی از بین میرود . مثلاً عقائد مذهبی یا شئون و نظامات سیاسی و اجتماعی موقعیکه تغییر یافتد لغات خاص آنها نیز متروک میشود و در نتیجه یا معنی نوینی پیدا کرده میماند و یا بکلی از میان میرود . در ایران که مذهب زردشتی رواج داشت اصطلاحات خاص با نام مذهب نیز در میان مردم رائج بود ولی همینکه جای خود را به مذهب اسلام داد آن اصطلاحات از میان رفت . یا فرض ادر عهد مفولان کلماتی خاص از قبیل نویان (شاهزاده) ایناق (صاحب) - امراق و اینش (مشوقه) - بغاناق (گلو بند) و امثال اینها رواج یافته بود که بار گتن مفولان متروک شد .

وصاف غزلی دارد که قسمتی از این کلمات مفولی در آن بکار رفته و مطلع آن این است :

ای ترک ناز نین که دل فروز و دل کشی ایناق دلربانی و امراق اینشی

چ- چگونه لغتی جای خود را بلغت دیگری میدهد؟ - گاهی لغتی بعلت نارسانی (از حیث معنی) با خشونت لفظی و عدم شیوه ای جای خود را بلغت دیگری می دهد و این در زبان فارسی نظائر بسیار دارد اما نکته قابل توجه اینکه در هر زبان موقعیکه تو انته اند لغتی رسا و شیوا از خود آن زبان پیدا کنند از زبان ییگانه استقرار نشده ولی در زبان پارسی غالباً بدلیلی که در فصول بعد خواهیم گفت این معنی ملحوظ نیفتاده و با وجود امکان گرفتن از پارسی لغاتی را از عربی و بندرت از زبانهای دیگر گرفته اند ، معدلاًک در مواردی هم این معنی رعایت شده چنانکه در زیر مشاهده میشود :

۱- جاییکه لفظی صورتی خشن و ناشیوا داشته مانند کلمه هوسروب و هوسروب که در بهلوی معنی خوشنام و بدنام آمده و چون شکل آن ناشیوا بوده

در فارسی بعداز اسلام لغت نیکنام و بدنام را بجای آن بکار برده اند.

همچنین لغات بیش اومندی - هوشکنائی - هو گوشن - ویر اومندی و امثال اینها که بترتیب کلمات اندوهنا کی - درویشی - خوش گفتاری - تیز هوشی جایشان را گرفته اند و فقط در آثار قدما نمونه ای از آنها دیده می شود چنانکه فردوسی ویر را استعمال کرده.

کسیرا که کمتر بدی خطوط ویر نرفتی بدر گاه شاه اردشیر

۲- در مواردی که معنی کلمه بعور شمول یافته یا از معنی اصلی اخص شده و ناچار کافی به مقصود نبوده بهین جهت جای خود را بکلمه مناسبی داده است، مانند کلمات هم پرسنگی - خردک نگرشتی - ویهان - اپرمنشی که جای خود را بترتیب به کلمات آمیزش - تنگ چشمی - نیکان - فروتنی داده اند منو چهری راست: خردک نگرش نیست که خردک نگرشتی در کار بزرگان همه ذل است و هوانت د. چگونه کلاماتی بزبان افزوده می شود - احتیاجات روزافزون بشری و علل و عوامل داخلی و خارجی پیوسته انسان را برآن و امیدارد که کلمات تازه ای را بزبان خود بیفزایند.

بدیهیست در مواردی که بتوان از ترکیبات مختلف خود آنرا با لغات لازم را استخراج نمودالزامی نیست که از خارج لفظی را بعاریه بگیرند ولی در ایران کمتر این اصل رعایت شده و در هر مورد کلمات خارجی بدون هیچ مانع توanstه اند در زبان فارسی وارد شوند و ماین مطلب را در فصول آینده روشن خواهیم ساخت.

در هر حال عواملی که موجب افزودن لغات از خارج به زبان پارسی شده است از اینقرار ند.

۱- احتیاج - که معنی خاصی پیدا شده و برای آن لغت مخصوصی از خارج استقرار گرده اند چنانکه اغلب اصطلاحات دینی، علمی و قنی از این راه وارد

میشوند - همچون : تشهید - رکوع - سجود - وجود - عدم... مثلاً در این او اخر تمام اختراعات خارجی بالاسامی مخصوص بخودوارد زبان مشاهده‌اند: رادبو-الکتریک پنسلین - مکرب - سماور...

۲- لفمن - اشخاصی برای خودنمایی یا اظهار قدرت کلماتی‌را بدون احتیاج از زبانهای خارجی گرفته در محاوره و نظم و ترتیب کار می‌برند و در نتیجه لغات زیادی وارد زبان می‌گردد، این شیوه از قرن ششم بعد معمول شده و چنانکه خواهیم دید این همل لطمه شدیدی بزبان شیرین فارسی وارد آورده است. ادیب طوسی

گان = گان

کلمه گان یا کان در آخر کلمات فارسی اگر مفرد باشد برای معانی زیر می‌آید:

۱- علامت نسبت: شایگان - رایگان - خدایگان - گروگان :

یکی بهلوان بود دهگان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد

۲- علامت مکان؛ در اسامی شهرها و دهات معنی جا و مکان آمده: جوزجان

(گوزگان) - جرجان (گورگان) - نوغان - گوگان - سیرجان - گلپایگان:

همی تاز تا آذرآبادگان بجای بزرگان و آزادگان

۳- محدود واقع می‌شود. در آخر اعداد کلمه گمان معنی «تا» محدود قرار می‌گیرد:

دهگان - صدگان - یگانه :

ستونی دیگر پنجگان کز ساختند (رجوع شود بصفحه ۸۹ همین شماره، س. ۱۸).

* * *

در صورتی‌که مرکب باشد مربوط با آخر کلماتی‌ست که یا ختم به گ یا ک شده‌اند و یا مختوم به ۵، مختلف هستند و در این صورت غالباً:

علامت جمع است: کودکان - دیوانگان - پرستوکان :

علامت نسبت است: خفگان (خفگان) - بابکان.

علامت بیان حالت است: آونگان :

لنگ لنگان قدمی بر میداشت هر قدم دانه شکری می‌کاشت خط